



پیوست یا گسست عقل و عشق در غزل حافظ

علی اصغر اسلامی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی | Alieslami119@yahoo.com

چکیده:

عقل و خرد انسان، برترین هدیه الهی است که خوب و بد را از هم تشخیص می دهد. اندیشه و عقل در ادبیات، ارزش بالایی دارد و از آن به نیکی یاد شده است. همین طور عشق نیز یکی از درون مایه های اصلی ادبیات است و همواره از آن ستایش شده است. آنچه در این نوشتار مورد بررسی و تحلیل قرار می گیرد، ارزش عقل و ارتباط آن با عشق، نزد حافظ است. حافظ به عنوان عارفی متفکر و خردمند، عقل را بهترین هدیه الهی در زندگی می داند که به وسیله آن می توان به سعادت و کمال رسید. از منظر حافظ عقلی که رویکرد الهی دارد و با عشق الهی پیوسته است، مانند راهنما و پیامبر، انسان را در زندگی یاری می کند. اما عقلی که در اختیار نفس اماره قرار بگیرد، باعث گمراهی انسان می شود و از این رو همیشه مورد نقد قرار می گیرد. عشق نیز از بنیادی ترین مفاهیم غزلیات حافظ است و آن شوقی است که عاشق را به معشوق ازلی و ابدی می رساند. از دیدگاه حافظ عقل استدلالی در برابر عشق و شهود الهی، مقام پایین تری دارد و مانند شمعی در برابر خورشید عشق، هستی خویش را می بازد.

واژه های کلیدی: عقل، عشق، حافظ، پیوست، گسست

درآمد

خداوند طی آیات مختلف در قرآن کریم، همواره انسان ها را به تفکر و تعقل دعوت می کند. «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»، قطعاً در این امر برای مردمی که می اندیشند، نشانه هایی از قدرت خداست (قرآن، زمر: ۴۲) و همواره ارزش انسان های دانا را والا می داند. «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»، آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند، یکسانند؟ تنها خردمندانند که پندپذیرند (همان، ۹). عقل انسان که اندیشه و تفکر از آن صادر می شود، به عنوان هدیه الهی، همواره راهنمای انسان در مسیر زندگی است. سرتاسر ادبیات حماسی، آکنده از مفاهیم عقل ستایی بوده و خرد یکی از بنیادی ترین مفاهیم موجود در شاهنامه به عنوان فروغ ایزدی و راهنمای انسان مورد توجه بسیار است «خرد رهنمای و خرد دلگشای / خرد دست گیرد به هر دو سرای» (فردوسی، ۱۳۹۳: ۳۷). «عشق» نیز به معنای دلدادگی، محبت و دوست داشتن زیاد است. از منظر فلسفه در تعریف کلی عشق متعالی میل و کشش به حقیقت، زیبایی و خوبی است که دارای مراتبی می باشد. «هر که خواهان صحبت کسی شد آن خواست اول را میل گویند و چون میل زیادت شد و مفرط گشت آن میل مفرط را ارادت گویند و چون ارادت زیاد شد و مفرط گشت آن ارادت مفرط را محبت گویند و چون محبت زیاد شد و مفرط گشت آن محبت مفرط را عشق گویند» (عزیز الدین نسفی، ۱۳۸۱: ۷۱ و ۷۲). عشق در ادبیات عرفانی یکی از درون مایه های اصلی است و تعاریف زیادی از آن شده است. در رساله قشیریه آمده است «عشق آن بود که در محبت از حد در گذرد» (قشیری، ۱۳۸۸: ۵۶۰). خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب اوصاف الاشراف در بیان شدت و ضعف عشق و محبت می گوید: «محبت قابل شدت و ضعف است. اول مراتب او ارادت است چه ارادت بی محبت نباشد و بعد از آن آنچه مقارن شوق منتفی شود محبت غالب تر شود و مادام که از مغایرت طالب و مطلوب اثری باقی باشد محبت ثابت بود و عشق محبت مفرط باشد و باشد که طالب و مطلوب متحد باشند و به اعتبار متغایر و چون این اعتبار زایل شود محبت منتفی گردد پی آخر و نهایت محبت و عشق اتحاد باشد» (طوسی، ۱۳۷۷: ۶۹). عشق مجازی نیز روشنترین ظهور عشق آسمانی در قالب جسمانی است که اگر از پیوند آسمانی خود بریده شود از قداست و پاکی به گستاخی و بی باکی میل می کند (الهی قمشه ای، ۱۳۹۴: ۱۴). اما پرسش های که این مقاله درصدد پاسخ گویی به آن ها برآمده، این است که عقل و خرد که همواره از آن در قرآن و ادبیات حماسی به نیکی یاد شده، چگونه در ادبیات عرفانی گاهی مورد نقد قرار می گیرد؟ چگونه است که در ادبیات عرفانی، عشق را در برابر عقل، شریف تر می دانند؟ آیا عقل در ادبیات عرفانی در مراحل از تحول عرفان کاملاً حذف و طرد شده یا عرفا مقصود دیگری دارند؟

۱- ارزش عقل و دانایی

خداوند در قرآن کریم می فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» و خداوند همه معانی یا نام ها را به آدم آموخت (قرآن، بقره: ۳۱). به تعبیری دیگر مهمترین ویژگی انسان، عقل است که آدمی به ویژگی عقل و ادراک از سایر موجودات متمایز می شود، زیرا عقل است که اسامی همه چیزها

را می داند و انسان می تواند به سبب عقل به تمام شئون عالم آگاهی یابد. این همان مفهوم « علم آدم آسماء کُلها » است، که خداوند در وجود انسان نهاده است (گوهرین، ۱۳۸۰، ج اول: ۱۹). طبق حدیث پیامبر اکرم (ص) و نظر فلاسفه اولین مخلوقی که خداوند آفرید، عقل بود که این موجود مجرد خود و خالق خود را ادراک می کرد. عقل انسان ها نیز از این نوع بوده و انسان ها به واسطه آن دارای قوه ادراک می باشند و خوب و بد را از هم تمیز می دهند. « عقل مرتبه وحدت است و بعضی گویند عبارت از نور محمدی است و بعضی گویند جبرئیل است و اصل و حقیقت انسان را نیز عقل گویند » (سجادی، ۱۳۸۳: ۵۸۶). لازم به ذکر است که فلاسفه محل ادراک انسان را روح دانسته اند و از آنجا که بین روح و جسم ارتباط نزدیکی وجود دارد، می گویند: روح از طریق قوای درونی که ابزار آن حواس پنجگانه مادی است، جمع آوری داده ها را انجام می دهد و توسط مغز که مرکز تجزیه و تحلیل است و تنها ابزاری برای روح جهت ادراک است، شناخت و درک را حاصل می کند. اما نکته مهم این است که، عقل انسان که تحت اختیار اوست، می تواند دو نوع رویکرد داشته باشد. رویکرد شیطانی یا رویکرد الهی. زمانی که عقل رویکرد شیطانی دارد و تحت اختیار نفس اماره قرار می گیرد، خودبین و مغرور می گردد. این نوع عقل که علاوه بر خودبینی و غرور، معاش اندیش نیز خواهد بود، مانند اهریمن شده و انسان را به بیراهه می برد. بنابراین چه در حکمت و فلسفه و چه در عرفان از آن نهی شده است. اما هنگامی که عقل رویکرد الهی دارد، سراسر خیر و خوبی است و می تواند سالک را در دشواری های عالم کثرت و جهان مادی به سلامت راهنمایی کند. عرفا همواره ارزش عقل و عاقل بودن را بالا می دانند و خردمند از دید آنان کسی است که « در بند خواطر دنیوی نباشد و به قدر حاجت سخن گوید. راست گفتار و راست کردار باشد و امانت نگاه دارد و صلاح اندیش باشد » (همان، ۵۶۷). این نوع عقل بهترین سرمایه انسان است و از آن با نام خرد نیز نام برده می شود و «خدا، آدمی را به هیچ خلعتی زیباتر از خلعت خرد نناخته است» (ابن عربی، ۱۳۹۰: ۳۰۵). عقل انسان که رویکرد الهی دارد، همان عقلی است که در قرآن و حماسه از آن به نیکی یاد شده و راهبر انسان است و در ادبیات عرفانی نیز از آن ستایش شده است. اما عقل طرد شده در عرفان « عقل بازاری زیرکان است که جلالت عشق از حد وصف، بیان و ادراک این عقل دور است و باید از عقل نوریخشا که در خدمت عشق تیغ می زند تفریق کرد » (ستاری، ۱۳۷۴: ۶۰). عقلی که نور الهی در آن تابیده به هیچ عنوان در ادبیات عرفانی طرد نشده و بالعکس فراوان از آن بهره گرفته می شود. این نوع رویکرد به عقل، همان حکمت و دانایی است که حافظ به آن اشاره دارد:

« ای در رخ تو پیدا انوار پادشاهی
در حکمت سلیمان هر کس که شک نماید
در فکر تو پنهان صد حکمت الهی
بر عقل و دانش او خندند مرغ و ماهی »

(حافظ، ۱۳۹۰: ۵۱۶)

۲- زیرک و عاقل

گاهی حافظ از واژه « زیرک » یا « عاقل » برای نشان دادن ارزش بالای گوهر عقل یاد می کند و استفاده از آن را در زندگی و حل مشکلات آن ضروری می داند.

« من نگویم که کنون با که نشین و چه بنوش
که تو خود دانی اگر عاقل و زیرک باشی » (همان، ۴۸۳)

۳- عاقل بودن و عدم دلبستگی به دنیا

حافظ، دل بستن به دنیای فانی را نشانه بی عقلی و جاهلی می داند و دل کندن از هواهای نفسانی و دنیوی را نشانه عقل، درایت و زیرکی.

« به چشم عقل در این رهگذار پر آشوب
جهان و کار جهان بی ثبات و بی محل است » (همان، ۷۰)
« مرغ زیرک نزند در چمنش پرده سرای
هر بهاری که به دنباله خزانی دارد » (همان، ۱۵۰)

از نظر حافظ هر چیزی از جنس اشتغالات دنیوی که دست عقل را بسته و آن را محدود می کند و باعث دوری از خداوند می شود، نادرست و مطرود است. عقل تنها باید در نقش نگار که خداوند است محو باشد نه اشتغالات دنیوی.

« هر نقش که دست عقل بندد
جز نقش نگار خوش نباشد » (همان، ۱۸۸)

۴- هوش

حافظ گاهی از واژه « هوش » نیز برای بیان مفهوم عاقل بودن بهره می برد.

« دوش با من گفت پنهان کردانی تیز هوش
وز شما پنهان نشاید کرد سر می فروش » (همان، ۳۱۱)
« گوش کن پند ای پسر وز بهر دنیا غم مخور
گفتمت چون در حدیثی گر توانی داشت هوش » (همان، ۳۱۱)

۵- رند

معادل واژه عاقل « رند » نیز گاهی به کار می رود. رند از منظر حافظ انسان کامل است. مقصود از رند، نه به معنی فریبکار، بلکه به معنی کسی که فریب نمی خورد و عاقل است. « رند کسی است که جمیع کثرات و تعینات وجوبی ظاهری و امکانی و صفات و اعیان را از خود دور کند و سرافراز عالم و آدم شود و مرتبه هیچ مخلوقی به مرتبه رفیع او نمی رسد » (سجادی، ۱۳۸۳: ۴۲۵).

«عشق و شباب و رندی مجموعه مراد است چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد» (حافظ، ۱۳۹۰: ۱۷۹)
«سالها پیروی مذهب رندان کردم تا به فتوی خرد حرص به زندان کردم» (همان، ۳۴۴)

۶- تقابل عقل و عشق

تقابل عقل و عشق و نیز شارح بودن عشق در مشکلات عقل، همواره در ادبیات عارفانه و عاشقانه فارسی مطرح بوده است. در واقع تقابل عقل و عشق، جلوه ای از تقابل روش و نگرش اشراقی (بر مبنای عشق و شهود) در برابر روش و نگرش مشائی ارسطویی (بر مبنای عقل و برهان) در حکمت و معرفت است (خرمشاهی، ۱۳۸۳: ۷۵۷). نکته مهم این است که اگر عرفا همواره عقل را نقد کرده اند، آن عقل جزئی بوده که محدود و کوچک است. عقلی که محدود است، جز دایره تعقل خویش، قدرت درک بسیاری از امور را که از دایره تعقل وی خارج هستند، ندارد. این عقل مانند شمعی است که اطراف خویش را روشن می کند و با عشق که مانند خورشیدی عالم را روشن می سازد، قابل قیاس نیست. از دید حافظ «خانقاه و مدرسه گنجایش اسرار عشق را ندارد بلکه راز عشق را در میخانه عشق و مستی باید جستجو کرد و سر عشق را از رندان مست باید پرسید» (مرتضوی، ۱۳۸۴: ۴۱۵). مستی و شراب نیز در رمزگشایی عرفانی و در دنیای تشبیه و استعاره، همان عشق و شهود الهی است که عاشق کامل با رهایی از محدودیت عقل به آن می رسد و این مفهوم یکی از مهمترین محورهای شعر حافظ است.

«جز فلاطون خم نشین شراب سر حکمت به ما که گوید باز» (حافظ، ۱۳۹۳: ۲۸۷)

۷- عقل در خدمت و بند عشق

در تعبیری عشق پادشاه قلمرو وجود عاشق است که خواهان معشوق بوده و عقل، وزیر و مشاور آن است. در این رویکرد، عقل در خدمت عشق قرار می گیرد و مطیع فرمان معشوق می گردد و از هر بندی رها شده و فقط در بند زلف معشوق قرار می گیرد. عطار در کتاب تذکره الاولیاء در ذکر بایزید بسطامی نقل می کند که «گفت: از بایزیدی بیرون آمدم چون مار از پوست. پس نگه کردم عاشق و معشوق و عشق یکی دیدم که در عالم توحید همه یکی توان بود» (عطار، ۱۳۹۳: ۱۹۲ / غنی، ۱۳۸۶: ۷۷۳).

«عقل اگر داند که دل در بند زلفش چون خوش است عاقلان دیوانه گردند از پی زنجیر ما» (حافظ، ۱۳۹۰: ۳۵)

«عقل دیوانه شد آن سلسله مشکین کو دل ز ما گوشه گرفت ابروی دلدار کجاست» (همان، ۴۴)

۸- مقام بالای عشق در برابر عقل

عقل که تنها جرقه ای از معرفت است در مقابل روشنایی و گرمای عالم سوز آتش عشق که جمله معرفت است، هستی خویش را می بازد.

«خرقه زهد مرا آب خرابات ببرد خانه عقل مرا آتش میخانه بسوخت» (همان، ۴۲)

حافظ مقام و منزلت عشق را همواره بالاتر از عقل می داند. نزد حافظ وسعت عشق نسبت به عقل، بسان دریاست به قطره.

«قیاس کردم و تدبیر عقل در ره عشق چو شبنمی است که بر بحر می کشد رقمی» (همان، ۴۹۸)

۹- روبرویی برهان و شهود

مقصود حافظ و عرفا این نیست که علم و دانش در مسیر تکامل انسان ناکارآمد است. بلکه خود عرفا از انواع علوم و دانش ها بهره مند بودند. اما شناخت از طریق دانش و برهان عقلی را کافی نمی دیدند. به خصوص در فلسفه اشراقی که افلاطون، سهروردی و ملاصدرا علاوه بر برهان عقلی به شهود توسط عشق برای درک حقایق نیز توجه داشتند و بدون شهود شناخت را ناقص می دانستند. شیخ محمود شبستری در گلشن راز گوید: «زهی نادان که او خورشید تابان / به نور شمع جوید در بیابان» (شبستری، ۱۳۹۲: ۴۴).

«بشوی اوراق اگر همدرس مایی که درس عشق در دفتر نباشد» (حافظ، ۱۳۹۰: ۱۸۷)

«ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست» (همان، ۷۳)

۱۰- ترس عقل از سختی های راه معشوق

به دلیل سختی های راه معشوق، عقل که محدود است، گاهی از رفتن واهمه دارد. اما عشق که خواهان زیبایی مطلق است و می داند که سختی ها اندکی بیش نیست، با شور و شوق فراوان در پی معشوق است.

«مارا ز منع عقل مترسان و می بیار کان شحنة در ولایت ما هیچ کاره است» (همان، ۹۷)

«حریم عشق را درگه بسی بالاتر از عقل است کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد» (همان، ۱۴۶)

۱۱- حل تناقضات عقل توسط عشق

بسیاری از معماها و مجهولات راه معشوق را ، عقل درک نمی کند و از این رو همواره در حیرت است . حیرتی از مشاهده تناقضات . در حالی که تناقضی وجود ندارد و این عقل است که نمی تواند به دلیل محدودیتش تناقضات را حل کند . مانند سردی و گرمی که با یکدیگر معنی پیدا می کنند و هیچ تناقضی بین آن ها در مواد نیست . اما عشق به دلیل گذشت و مقام نامحدود تناقضات را درک می کند و از آن ها عبور می کند .

« پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد » (همان ، ۱۳۰)

مقصود حافظ این نیست که در کارگاه هستی خطا و نقصان است و پیر ما آن را ندید گرفته است . بلکه مقصود وی این است که تناقضات به ظاهر خطا که در چشم عقل محدود قابل حل شدن نبود ، توسط عشق حل و تفسیر شد .

« دل چو از پیر خرد نقل معانی می کرد عشق می گفت به شرح آنچه بر او مشکل بود » (همان ، ۲۳۲)

« بس بگشتم که بپرسم سبب درد فراق مفتی عقل درین مسئله لایعقل بود » (همان ، ۲۳۲)

از نظر حافظ هر چند عاقلان در دایره وجود و جهان هستی در مرکز قرار دارند و می توانند به واسطه عقل بسیاری از امور را درک و حل کنند ، اما در بسیاری از مسائل مهم دیگر در کار خود حیران می مانند و سرگردانی آنها برای عشق کاملا روشن است .

« عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی عشق داند که دراین دایره سرگردانند » (همان ، ۲۱۸)

۱۲- ستایش عقل ، عشق را

عقل که همواره از آن ستایش شده ، خود عشق را می ستاید و ترک مستی و شهود را کاری غیر عقلانی می داند .

« حاشا که من به موسم گل ترک می کنم من لاف عقل می زنم این کار کی کنم » (همان ، ۳۷۷)

« بیا که توبه ز لعل نگار و خنده جام حکایتیست که عقلش نمی کند تصدیق » (همان ، ۳۲۳)

« مشورت با عقل کردم گفت حافظ می بنوش ساقیا می ده به قول مستشار موتمن » (همان ، ۴۱۷)

۱۳- دلالتی عقل

مولانا در *فییه ما فییه* گوید : « عقل چندان خوب است و مطلوب است که تو را بر در پادشاه آورد. چون بر در او رسیدی عقل را طلاق ده که این ساعت عقل زیان است و راهزن است . چون به وی رسیدی خود را به وی تسلیم کن . تو را با چون و چرا کاری نیست » (زمانی ، ۱۳۹۵ : ۳۱۳) . عقل زیبایی و معشوق را ادراک می کند و می فهمد اما شوقی به وصال و دریافت آن ندارد . عقل مانند دلالت ای است که در مسیر زندگی انسان را به خدا می رساند . در بیت زیر حافظ می گوید : چمن مانند نو عروسی است که به غایت زیبایی رسیده است و برای رسیدن به چنین نو عروس به دلالت نیازمندیم . حافظ در اینجا شراب را دلالت ای می داند که عاشق را به زیبایی و طبیعت پیوند می دهد . با تعمیم این مفهوم ، عقل نیز مانند شراب ، عاشق را به معشوق می رساند .

« می ده که نو عروس چمن حد حسن یافت کار این زمان به صنعت دلالت می رود » (حافظ ، ۱۳۹۰ : ۲۵۰)

۱۴- عاقل به معنای نادان

گاهی عاقل در معنای متضاد به معنی نادان نیز به کار می رود . او کسی است که از عقل بهره ای ندارد و تنها لاف عقل می زند .

« ناصحم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق گفتم ای خواجه عاقل هنری بهتر ازین » (همان ، ۴۳۱)

۱۵- فرشته نماد عقل و انسان نماد عشق

شب معراج پیامبر نیز در ادبیات عرفانی ، به تقابل مقام محدود عقل یا فرشته و مقام نامحدود عشق یا انسان تعبیر می شود . در این تعبیر پیامبر که نماد عشق است از جبرئیل که نماد عقل است ، بالاتر می رود و جبرئیل از همراهی او باز می ماند . پیامبر به عنوان انسان کامل و وجودی لبریز از عشق الهی در عروج ، مقام بی انتها دارد و تا بی کران ها می رود . مولانا گوید : « گفت او را هین پیر اندر پی ام / گفت رو رو من حریف تو نی ام » (مولانا ، ۱۳۸۳ : ۷۴۸) و نیز سعدی گوید : « اگر یک سر موی برتر پریم / فروغ تجلی بسوزد پریم » (سعدی ، ۱۳۹۲ : ۱۸۳) .

« مست بگذشتی و از خلوتیان ملکوت به تماشای تو آشوب قیامت برخاست » (حافظ ، ۱۳۹۰ : ۴۶)

هرچند عشق در کل هستی جریان دارد و تمامی موجودات از جهت اشتیاق خود به زیبایی مطلق همواره به سوی معشوق ، عاشق اند و در حرکت . اما این عشق موجود در کائنات محدود است و عشق وجودی انسان نامحدود . تمامی موجودات اعم از فرشته ها در مقام معین و محدود قرار دارند ، بجز انسان که مقامی نامحدود دارد .

« فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی بخواه جام و گلابی به خاک آدم ریز » (همان ، ۲۹۱)

در عهد الست (قرآن ، اعراف : ۱۷۲) نیز عشق در وجود انسان به ودیعه گذاشته شد ، نه فرشته .

« عقل می خواست کزان شعله چراغ افروزد برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد » (حافظ ، ۱۳۹۰ ، ۱۷۷)

« بر در میخانه عشق ای ملک تسبیح گوی کاندرا آن جا طینت آدم مخمر می کنند » (همان ، ۲۲۴) www.SID.ir

نتیجه گیری

عرفان، حکمت اسلامی و نیز قرآن همواره ارزش عقل و دانایی را بالا می‌دانند و انسان‌ها را به اندیشه و خرد ورزی دعوت می‌کنند. ادبیات عرفانی و حماسی نیز بهترین هدیه خداوند به انسان را عقل و قوه تفکر می‌دانند و همیشه مخاطبان خویش را به دانایی دعوت می‌کنند. حافظ نیز در جای جای غزلیات خویش با اشاره به اصطلاحاتی نظیر «رند»، «هوش»، «زیرک» و «عاقل» ارزش عقل را بالا دانسته و دانایی را می‌ستاید. از منظر حافظ عقلی که رویکرد الهی داشته باشد و انوار معرفت الهی در آن بتابد، قابل ستایش و احترام است و این نوع عقل راهنما و پیامبر درونی انسان است که در زندگی و مسیر تکامل راهنما و یاری‌گر است. از دیدگاه حافظ عقلی که معاش اندیش، خودبین و تحت سیطره شیطان و نفس اماره قرار گرفته باشد، قابل اعتماد نیست و باید از آن دوری کرد. از این رو حافظ همیشه این نوع عقل را نکوهش می‌کند و انسان‌ها را از داشتن آن برحذر می‌دارد. نکته دیگر این است که آنچه در عرفان و ادبیات عرفانی در ظاهر تقابل عقل و عشق به نظر می‌رسد، در باطن پیوست عقل و عشق است. حافظ معتقد است، عقلی که مانند وزیری در خدمت پادشاه عشق باشد، نیکو و مورد قبول است و می‌تواند انسان را به وصال معشوق ازلی و ابدی برساند. اما عقل به دلیل محدودیتش در برابر عشق، مقام پایین تری دارد و همانند شمعی است که در برابر خورشید عشق هستی خویش را می‌بازد. عشق می‌تواند تناقضاتی را که در ظاهر نمودار است و عقل نمی‌تواند آن‌ها را حل کند، شرح داده و آن‌ها را حل نماید. همین طور برهان‌های عقلی در برابر شناخت و معرفت عشق و شهود، مقام پایین تری دارند. شمع استدلال از منظر حافظ نمی‌تواند به ساحت معشوق راه یابد. برای رسیدن به معشوق باید از عقل که شناسای راه است بهره برد، اما توجه داشت که تنها عشق خواستار زیبایی مطلق است و عقل با آن بیگانه است. در جایی نیز فرشته نماد عقل و انسان نماد عشق است که مقام نامحدود انسان یادآوری می‌گردد و انسان به واسطه عشق به وصال حق تعالی می‌رسد.

منابع

- قرآن، ترجمه مهدی الهی قمشه ای، قم: دارالثقلین، ۱۳۷۹.
- ابن عربی، محی‌الدین. «ذوالنون مصری: سخنان، احوال و مقامات». ترجمه و مقدمه مسعود انصاری. تهران: جامی، ۱۳۹۰.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد. «دیوان اشعار». به تصحیح قاسم غنی و محمد قزوینی، به اهتمام سید رضا باقریان موحد. قم: نگاران قلم، ۱۳۹۰.
- خرمشاهی، بهالدین. «حافظ نامه». تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
- خلیل جبران، جبران. «پیامبر». ترجمه حسین الهی قمشه ای. تهران: روزنه، ۱۳۹۴.
- زمانی، کریم. «شرح کامل فیه ما فیه مولانا». تهران: معین، ۱۳۹۵.
- سجادی، جعفر. «فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی». تهران: طهوری، ۱۳۸۳.
- ستاری، جلال. «عشق صوفیانه». تهران: مرکز، ۱۳۷۴.
- سعدی، مشرف‌الدین. «کلیات سعدی». براساس نسخه محمد علی فروغی. تهران: آدینه سبز، ۱۳۹۲.
- شبستری، محمود بن عبدالکریم. «گلشن راز». تصحیح، پیشگفتار و توضیحات حسین الهی قمشه ای. تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۹۲.
- طوسی، خواجه نصیر الدین. «اوصاف الاشراف». به اهتمام سید مهدی شمس‌الدین. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۷.
- عطار، فرید الدین. «تذکره الاولیا». از روی نسخه رینولدال نیکلسون، به کوشش ا. توکلی. تهران: بهزاد، ۱۳۹۳.
- غنی، قاسم. «بحث در آثار و افکار و احوال حافظ». تهران: هرمس، ۱۳۸۶.
- فردوسی، ابوالقاسم. «شاهنامه». بر اساس چاپ مسکو. ناظر چاپ محمد جواد بله جانی. تهران: بهنود، ۱۳۹۳.
- قشیری، ابوالقاسم. «رساله قشیریه». مترجم ابوعلی حسن بن احمد عثمانی. با تصحیحات و استدراکات بدیع الزمان فروزانفر. تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۸۸.
- گوهرین، صادق. «شرح اصطلاحات تصوف». تهران: زوار، ۱۳۸۰.
- مرتضوی، منوچهر. «مکتب حافظ». تهران: ستوده، ۱۳۸۴.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. «مثنوی معنوی». مطابق نسخه تصحیح نیکلسون. به کوشش مهدی آذر یزدی (خرمشاهی). تهران: پژوهش، ۱۳۸۳.
- نسفی، عزیز الدین. «انسان الکامل». با تلخیص. به کوشش محمود رضا اسفندیار. زیر نظر اکبر ایرانی و علیرضا مختارپور. تهران: موسسه فرهنگی اهل قلم، ۱۳۸۱.